

نقش داعش در فرایند جهانی شدن

دکتر محمدحسین پوریانی*

علی قربانی**

چکیده

رشد گروه‌های بنیادگرا در خاورمیانه و سایر قاره‌ها از جمله شمال آفریقا (بوکو حرام) نشان از تحولات اساسی در صحنه سیاسی، اجتماعی و مذهبی دارد که به هیچ عنوان نمی‌توان از تأثیرات این گروه‌ها در گستره سیاسی جهان به‌ویژه در محدوده خاورمیانه غافل بود.

از جمله این گروه‌های بنیادگرا، گروه موسوم به دولت اسلامی عراق و شام (داعش) است که در اثر ضعف دولت-ملت‌ها، ناسیونالیست دینی و سرخوردگی و فردگرایی ناشی از سرمایه‌داری و جهانی شدن تشکیل شد و به سرعت گسترش یافت و مشکلات و چالش‌های فراوانی را ایجاد کرد. هدف از انجام این تحقیق بررسی نقش داعش در فرایند جهانی شدن است همچنین فرضیه پژوهش حاضر این است که: داعش در فرایند جهانی شدن تأثیر مثبت داشته است و در اثر اعمال سیاست‌های موسوم به طرح مارشال از سوی آمریکا و نظام سلطه باعث سرعت بخشیدن به این فرایند شده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی در پی یافتن پاسخ‌گویی به این پرسش پژوهش حاضر است.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، داعش، جهانی شدن، طرح مارشال، نظام سلطه

مقدمه

مذهب از بعد جامعه‌شناختی، موجب انسجام و یگانگی میان افراد و جوامع می‌شود. اعتقاد به باورها، ارزش‌ها و نمادهای مشترک، همدلی و هم‌آهنگی را در میان مؤمنان ایجاد و تقویت می‌کند. امیل دورکیم^۱ در بررسی کارکردهای اصلی دین به چهار مورد اشاره کرده است که عبارتند از: انضباط‌بخشی، انسجام‌بخشی، حیات‌بخشی و اعطای خوشبختی (کوزر،^۲ ۱۳۶۷). از لحاظ انسان‌شناسی نیز دین واجد سه کارکرد اصلی است:

– دین از کار ویژه سازماندهی برخوردار است؛ زیرا نظمی را مفروض گرفته و حفظ آن را مهم می‌داند؛
– دین ایمنی‌دهنده است؛ زیرا ترس و تنش‌های روانی انسان را از طریق ایمان و امید به عدالت، به سطح قابل‌تحمیلی می‌رساند؛

– کارکرد سوم دین نیز انسجام‌بخشی است؛ زیرا با اخلاق (حریم‌ها و تنبیه‌های ناشی از تخطی نسبت به آنها) سروکار داشته و جماعت‌دینداران را به یکدیگر پیوند می‌دهد (ریور،^۳ ۱۳۷۹).
بر این اساس دین به واسطه توافقی که بین انسان‌ها ایجاد می‌کند، نوعی نظم و هم‌آهنگی را در بین آنان به ارمغان می‌آورد. نقش اجتماعی دین اساساً در مجتمع کردن انسان‌هاست. دین، پیوستگی اعضای جامعه و الزامات اجتماعی را افزایش می‌دهد و به وحدت میان آحاد جامعه کمک می‌کند. دین توافق گسترده‌ای را در سطح جامعه تضمین می‌کند؛ زیرا ارزش‌هایی که زیربنای نظام‌های الزام اجتماعی هستند، در بین گروه‌های دینی مشترک‌اند.

به این ترتیب نکته اساسی این است که فرقه‌گرایی مذهبی، یکی از عواملی است که مانع بروز کارکرد انسجام‌بخش دین می‌شود. در این چهره، دین مشابه یک خط‌گسل و شکاف اجتماعی عمل کرده و موجبات تجزیه و انشقاق شهروندان را فراهم می‌کند. فرقه‌های مذهبی، مردم را به چند بخش و گروه متفاوت تقسیم می‌کنند. رفتار فرقه‌ای مبتنی بر این باور است که اعضای یک فرقه در یک دانش رمزآمیز و منحصر به فرد با یکدیگر سهیم‌اند و از همین‌رو فراتر از جهان پست روزمره سیر می‌کنند. این امر به تعلق خاطر شدید و انحصاری اعضای فرقه به یکدیگر و دوری از امور خارج از فرقه منجر می‌شود (کوزر، ۱۳۶۷).

بر این اساس همه انسان‌های خارج از فرقه، «غریبه و بیگانه» محسوب می‌شوند که نباید با آنها به تعامل پرداخت؛ زیرا در جهان و موقعیت دون و پستی قرار دارند و شایسته همکاری، مشارکت و همدلی با اعضای فرقه نیستند. این مهم‌ترین و در عین حال ابتدایی‌ترین کارکرد منفی فرقه‌گرایی است. اهمیت این موضوع به دلیل آن است که این نوع نگرش و رفتار فرقه‌ای، دیگران را مستحق

1. Emile Durkheim

2. Louis Couser

3. Revere

هرگونه برخورد ناشایست (از ارتباط نداشتن تا حذف فیزیکی) می‌داند و در نتیجه، زمینه‌های انشقاق و چند دستگی را در صحنه اجتماع به وجود می‌آورد. انواع خصومت‌ها و تکفیرها، ناشی از حاکمیت چنین الگوهایی در فرقه‌هاست. بنابراین، فرقه‌ها از طریق تعمیق و یا ایجاد شکاف‌های اجتماعی و نیز بهره‌گیری از رفتارهای انحرافی، نظم اجتماعی را مختل و احساس امنیت عمومی را کاهش می‌دهند (حاجیانی، ۱۳۸۳).

این مسئله نکته‌ایست که به‌طور کامل در مورد گروه‌هایی همچون داعش که امروزه به تهدیدی جدی در عرصه خاورمیانه تبدیل شده است، صدق می‌کند. این فرقه‌های مجعول هرچند ادعای ایجاد حکومت اسلامی را دارند؛ اما در عمل با دامن زدن به اختلافات مذهبی و تلاش برای نهادینه کردن چنین اختلافاتی، وحدت و یکپارچگی کشورهای اسلامی را به تباهی کشانده‌اند. هرچند علمای اصلی اهل سنت و شیعه فریب چنین نیرنگی را نخورده‌اند و همواره بر اتحاد و وحدت رویه مسلمانان تأکید داشته‌اند، اما ظهور گروهک‌هایی همچون داعش، صحنه سیاسی کشورهای اسلامی را به کارزاری آشوب‌زا تبدیل کرده است. در این بین کشورهای همچون عراق و سوریه بیشترین ضربه را از این وضعیت خورده‌اند. کار به جایی رسیده است که طراحی تجزیه عراق و سایر کشورهای اسلامی در دستور کار آنها قرار گرفته است و در صورت تحقق چنین برنامه‌ای، درگیر شدن کشورهای اسلامی منطقه با یکدیگر دور از انتظار نیست.

در این نوشتار سعی بر این است که مشخص شود داعش در فرایند جهانی‌شدن چه جایگاهی دارد و فرض بر این است که داعش به فرایند جهانی‌شدن کمک زیادی کرده است و خواسته و ناخواسته در راستای منافع غرب حرکت کرده است. حال ضمن بررسی مبانی نظری و خاستگاه‌های جهانی‌شدن و گروهک داعش به نقش این گروه در فرایند جهانی‌شدن پرداخته خواهد شد.

۱. جهانی‌شدن

برای بار نخست طرح تحولاتی که در عرصه فعالیت‌های اقتصادی پدید آمده بود، جهانی‌شدن مطرح شد و پس از آن بر سیاق مباحث اقتصادی در موضوعات دیگری که دامن‌گیر ملل متعددی بود – همچون قاچاق مواد مخدر و تروریسم – به کار رفت، یعنی تمام پدیده‌هایی که به نظر می‌رسد بدون مداخله به مرزهای ملی، تعریف شده و عمل می‌نماید. به همین خاطر است که جهانی‌شدن از بدو پیدایش به نوعی با نگرش ملی‌گرایانه در تعارض بوده است و حکومت‌های ملی آن را به مایه فرسایش حاکمیت خودشان دیده‌اند (افتخاری، ۱۳۸۰).

گیدنز^۱ با نگاه کارکردگرایی فارغ از قلمروهای جهانی‌شدن به تحلیل ماهیت و کارکردهای

1. Anthony Gidens

جهانی شدن می‌پردازد. او جهانی شدن را تقاطع و ارتباط «حاضر» و «غایب» و یا «فعالیت از راه دور» می‌داند. از نظر وی مهم‌ترین بُعد جهانی شدن، جهانی شدن ارتباطات است (گیدنز، ۱۳۹۴).

جهانی شدن براساس بازسازی زمان، مکان و فضا که به دنبال خود بحران‌های متعددی از جمله هویت و معنا داشته است حاکی از وضعیت جدیدی است که پیش از این در سابقه بشریت جای نداشته است. از این جهت جهانی شدن در جنبه‌های گوناگونی صورت پذیرفته است که پیوسته در تعامل و ارتباط با یکدیگرند. هرچند گاهی جهانی شدن در قالب مذهب و ایدئولوژی پیش از این در جهان وجود داشته است؛ اما زمینه‌های جهانی شدن امروزی در بستر سرمایه‌داری رشد کرده است و در کانون تحولات برق‌آسای تکنولوژیک، اقتصاد و ارتباطات قرار دارد این خود نیز به تسری سرمایه‌داری مربوط است چراکه فنودالیت به طور عمده درون‌گرا بوده و در بستر زمین ثابت قرار داشت در حالی که سرمایه‌داری برون‌گرا بوده و به دنبال گسترش و تصرف منابع زیاد است (اچ‌ترنر،^۱ ۱۳۹۴).

مهم‌ترین ویژگی که جهانی شدن با خود به همراه دارد «بحران معنا» است. بدین صورت که الگوهای نظام وستفالیایی در غالب دولت-ملت، ناسیونالیسم و جغرافیای سیاسی دچار تحول اساسی شده‌اند. نوعی تحولات و دگرگونی در حوزه نظام معنای صورت گرفته است که معنای واژگانی چون شهروندی، حقوق و حتی دولت را تغییر داده است. در این رهگذر دیگر دولت قدرت بلامنزاع عرصه جهانی به شمار نمی‌رود، بلکه نیروهای رقیب از قبیل شرکت‌های بزرگ و چند ملیتی و گروه‌های موردی غیردولتی گرفته و رشد گروه‌های نامتعارف تروریستی را می‌توان شاهد بود (کلافام،^۲ ۱۹۹۰).

از این جهت، می‌توان نوعی پیوستگی و گسستگی معنایی را در جنبه‌های گوناگون در جهانی شدن شاهد بود. این گونه که از یک سو به دلیل گسترش سیستم ارتباطی باعث همگرایی و نزدیک شدن نقاط گوناگون جهان شده و از طرفی دیگر با آگاهی جهانی محلی‌گرایی نیز تقویت شده و نوعی رقابت میان بازنمایی‌ها در عرصه جهانی صورت پذیرفته است. نمونه این محلی‌گرایی را می‌توان در تأکید بر سنت‌های محلی و تبلیغ آن در گستره جهانی شاهد بود. بنابراین، واکنش‌ها به جهانی شدن^۳ همواره سازنده نخواهد بود و در نتیجه قسمت‌هایی از جهان همواره به چشم تهدید به آن می‌نگرند و در برابر آن مقاومت می‌کنند.

آنچه که در این راستا اهمیت بیشتری دارد شکل‌گیری بحران معناست که باعث کاهش نفوذ دولت در کنترل بر مفاهیم و گردش اطلاعات است. به عبارت بهتر دولت‌ها دیگر تنها قدرت در عرصه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و حتی امنیتی به شمار نمی‌روند چراکه با قدرت گرفتن و پیوستگی نیروها به واسطه سیستم ارتباطی در نقاط مختلف جهان مرزهای جغرافیایی

1. Jonathan H. Turner

2. Clapham

3. Globalization

نفوذپذیر شده و «لامکان‌ها» و عرصه‌های مجازی هویت‌ها را به تصویر می‌کشد. از این‌رو، ناسیونالیسم که زمانی هویت خود را از سرزمین و ژئوپلیتیک کسب می‌کرد دچار تزلزل شده و انسان جهانی رخ نموده است. این در حالی است که در این بستر به وجود آمده زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه‌های جدید و یا سترگ بنیادگرایی به دلیل تسری در نقل و انتقال نیز افزایش یافته است. که نمونه‌های آن را می‌توان در شبکه‌های تلویزیونی و عضوگیری‌های بین‌المللی شاهد بود. آنچه که در این رهگذر حائز اهمیت است تأثیر فرایند جهانی شدن بر عرصه امنیت و شکل دادن به بستر رشد بنیادگرایی و گروه‌های تروریستی است (هولتن،^۱ ۱۹۹۸).

جهت درک هر چه بهتر نوع رابطه نوینی که میان امنیت و گروه‌های تروریستی شکل گرفته، بایستی به ساختار و پارادایم تازه‌ای که شکل گرفته است، توجه نمود. به گونه‌ای که پارادایم «ملی» از زمان عقد قرارداد صلح و ستفالیای و پایان یافتن جنگ سی ساله (۱۶۱۸-۱۶۴۸م)، حاکم بوده و نزاع و صلح در قالب آن تعریف و درک شده است. از این‌رو توجه به شکل دادن ارتش کلاسیک و منظم از جمله موارد مهم در مسائل امنیتی به شمار می‌رفت. این پارادایم هر چند برای تجزیه و تحلیل بسیاری از جنگ‌ها که تا پایان جنگ سرد رخ داده است؛ مناسب به نظر می‌رسد؛ اما به درگیری‌هایی که در آن دست کم یکی از طرف‌های آن «غیردولتی» است ناکارآمد به نظر می‌رسد (افتخاری، ۱۳۸۰) نکته دیگر اینکه، تعداد و انواع این‌گونه سازمان‌ها رو به افزایش است و متعاقب گسترش نفوذ و افزایش اهمیتشان، درگیری آنها با دولت‌ها افزایش می‌یابد و حتی امروزه یکی از مهم‌ترین مسائل امنیتی گسترش روزافزون نیروهای نظامی غیردولتی و گروه‌های تروریستی است از این‌رو، نوعی تحول پارادایمی را در عرصه رویکرد نظامی شاهد هستیم که دیگر درگیری‌ها و برخوردهای نظامی در غالب میان دولتی یا بین نیروهای کلاسیک نظامی رخ نمی‌دهد، بلکه عمده درگیری‌ها به شکل جنگ‌های نامعین و نامتمرکز بروز می‌کند.

۱-۱. مبانی فکری داعش

سیر تحول

سلفی‌ها روایات خود را به‌طور مستقیم از احمد بن حنبل (متولد ۲۴۱ق)، احمد بن تیمیه (متولد ۷۲۸ق)، ابن‌القیم الجوزیه (متولد ۷۵۱ق) و محمد بن عبدالوهاب تمیمی نجد (متولد ۱۱۱۵ق) می‌گیرند. آنها تنها راه رستگاری را پیروی از سلف صالح، صحابه عصر پیامبر ﷺ، می‌دانند و بدین عادت "سلفی" نامیده شده‌اند.

1. Holton

سلفیه پس از محمد بن عبدالوهاب به صورت یک شکل و ساختار سیاسی در آمد و هم‌پیمانی وی با محمد بن سعود پایه‌گذار حاکمیت آل سعود در عربستان به این روند تسریع بخشید. وهابیت بعد از محمد بن عبدالوهاب متحول شد. به‌ویژه از زمانی که سیدقطب و برادرش محمد به انتقاد از تفکرات محمد بن عبدالوهاب برخاستند و مبانی نظری او در بحث توحید را مورد بررسی قرار دادند.

از نظر این دو، توحید مورد نظر محمد بن عبدالوهاب توحید ابتدایی و بدوی است و در مواجهه با جریان‌های انحرافی کاربردی ندارد. این نوع تفکر بیشترین همخوانی را با جریان دربار و سلطنت عربستان دارد و از توان لازم برای مواجهه با انحرافات برخوردار نیست به همین خاطر جریان وهابیت پس از تلاش‌های فرهنگی برادران قطب به سه بخش تقسیم شد:

۱. وهابیت نجدی یا حجازی که هم‌اکنون به سردمداری علمای وهابی عربستان بر طبل تکفیر شیعیان امامیه، زیدیه و اسماعیلیه می‌کوبد و البته عمل‌گرا هم نیست و تلاشی برای از بین بردن فیزیکی فرقه‌های امامیه نمی‌کند؛

۲. وهابیت انقلابی یا جهادی که با نشر افکار سیدقطب در عربستان از سوی شاگردش سلمان العوده و گسترش افکار ابوالاعلی مودودی در پاکستان و تلاش‌های اخوان المسلمین در مصر، سر ناسازگاری با اهل کتاب به‌ویژه یهود و حضور نیروهای بیگانه در خاک کشورهای اسلامی دارد. البته باید در نظر داشت کسانی که به وهابیت انقلابی اعتقاد دارند در عین انتقادات جدی به شیعه، خواهان حذف فیزیکی شیعیان نیستند و جنگ بین فرقه‌های اسلامی را بر نمی‌تابند؛

۳. جریان تکفیری که چند دهه از شکل‌گیری آن می‌گذرد تلفیقی از وهابیت نجدی با تأکید بر جنبه‌های ضدیت با شیعه و وهابیت انقلابی است. این گروه به‌طور اخص در عراق، افغانستان، پاکستان و بخش‌های جنوب و جنوب شرقی و جنوب غربی ایران فعال هستند و از همه امکانات لازم برای حذف مخالفان خود استفاده می‌کنند (رضوانی، ۱۳۹۱).

در تحلیل این گروهک تروریستی دست کم سه محور را باید در نظر گرفت و بررسی کرد: اول، مبانی فکری و سیر تحول آن؛ دوم، تحولات سیاسی و اجتماعی در جهان اسلام؛ سوم، سیاست‌ها و اقدامات دولت‌های مداخله‌گر فرمانطقه‌ای.

محور نخست، «آرمان دینی» یا آرمان مذهبی گروه داعش است. داعشی‌ها به خود سلفی می‌گویند، سلف به معنای بازگشت به سلف صالح است و واژه منفی‌ای نیست، اتفاقاً در جهان اسلام واژه مثبتی است؛ یعنی شما بازگشت می‌کنید به آن سلف صالحی که اشاره به دوره پیامبر اسلام ﷺ و سه قرن اول شکوفایی و عظمت اسلام است، از این جهت، می‌توان گفت که این آرمان هم در میان شیعیان و هم در بین اهل سنت بسیار ارزشمند است (محمودیان، ۱۳۹۰).

سیدجمال‌الدین اسدآبادی به‌عنوان یک اندیشمند به دنبال احیای اسلام بود. شاگردان او در مصر هم همین هدف را داشتند، آنها وضعیت عقب‌مانده جهان اسلام را می‌دیدند و پیشرفت در جهان غرب را نیز می‌دیدند، این دو را با هم مقایسه می‌کردند و این پرسش‌ها برایشان مطرح بود که چه عاملی موجب عقب‌ماندگی جهان اسلام شده است؟ چگونه می‌توان به سه قرن اول خلافت اسلامی یا سلف صالح برگشت که جهان اسلام در جایگاه والا و پرشکوهی قرار داشت؟ این سؤال اساسی اندیشمندان جهان اسلام بوده است، اما پاسخ‌ها متفاوت است (کافی، ۱۳۹۴).

یکی از نخستین جریان‌های فکری که به این پرسش پاسخ داد جریان وهابی بود. محمد بن عبدالوهاب معتقد بود وقتی که پیامبر اسلام ﷺ آمد روش او تبلیغ اسلام بود، هدف او این بود که با بیان خوبی‌ها، افراد را به اسلام دعوت کند، این تبلیغ باعث گرایش افراد به اسلام و عظمت پیامبر ﷺ و اسلام شد. به این افراد «سلفی‌های تبلیغی» می‌گویند، خاستگاه اصلی سلفی‌های تبلیغی شبه‌جزیره عربستان است و این کشور به نوعی از این سلفی‌ها حمایت می‌کند.

دومین نوع «سلفی‌های اخوانی» هستند، آنها کسانی بودند که در مصر با جمال عبدالناصر همکاری کردند، آموخته‌های غرب را داشتند و می‌دانستند که حزب چیست، جمهوری چیست. گفتند ضرورتی ندارد که تنها از طریق تبلیغ به قدرت رسید، از طریق پارلمان و تلاش برای ورود به مجلس می‌توانیم حکومت را برعهده بگیریم. درست است که پیامبر اسلام ﷺ از طریق تبلیغ حکومت را در اختیار گرفت، اما جهان امروز سازوکارهای خاص خودش را دارد که این سازوکارها می‌توانند به ما کمک کنند که حکومت را در اختیار بگیریم و بتوانیم اندیشه و افکارمان را گسترش بدهیم؛ اما وقتی که آنها با جمال عبدالناصر همکاری کردند و حکومت را در اختیار گرفتند و جمال عبدالناصر حکومت خود را تثبیت کرد از طرف آنها احساس خطر کرد و همه را دستگیر و به زندان انداخت و بسیاری از آنها را نیز به قتل رساند. آنها در زندان به بازاندیشی افکار و اندیشه‌های خود پرداختند، یک سؤال اساسی برایشان به وجود آمد، اشکال کار ما کجا بود و کجا اشتباه کردیم که این سرگذشت ما شد؟ به خاطر همین گفتند که تنها نمی‌توان از طریق تبلیغ و شیوه‌های مسالمت‌آمیز به دوره عظمت اسلام بازگشت. یکی از موضوعاتی که پیامبر ﷺ در احیای جهان اسلام به آن توجه داشت جهاد بود، ما جهاد را فراموش کرده بودیم. موقعی که این پاسخ را دادند در عمل ما سومین جریان فکری سیاسی جهان اهل سنت را شاهدیم. به آنها «سلفی‌های جهادی» می‌گویند، آنها معتقد بودند افرادی مثل ناصر، انورسادات، مبارک مانع شکل‌گیری عظمت اسلام می‌شوند، مانع شکل‌گیری احیای اندیشه اسلامی می‌شوند، باید با آنها جنگید. به خاطر همین خیلی راحت انورسادات را اعدام کردند و به آن افتخار کردند و به‌عنوان جهاد از آن یاد کردند. بعد از اولین اقدام آنها علیه سادات بسیاری از این افراد دستگیر، سرکوب و اعدام شدند (رنجبر شیرازی، ۱۳۹۳).

سرکوب و اعدام سران و حامیان جنبش اخوان المسلمین در جهان عرب آنها را به سمت گروه‌ها و جریان‌های افراطی تر سوق داد. در این زمان تفکر چپ وارد جهان عرب شده بود، تفکری که امپریالیسم «دگر» او محسوب می‌شد. اینها گفتند که افرادی مثل انورسادات و مبارک مهره‌های کفار هستند که هر یک را بکشیم دیگری جای او را می‌گیرد. این تحولات هم‌زمان با انقلاب ایران و به ویژه ورود نیروهای شوروی [سابق] به افغانستان بود. در اینجا بود که جهادیون فرصت را غنیمت شمردند و همه آنان از کشورهای مختلف عربی به افغانستان سرازیر شدند. آمریکایی‌ها نیز در قالب فکری خودشان در جنگ سرد، در مقابل رقیبانشان از همه این جهادی‌ها حمایت کردند. در افغانستان پایه‌های سلفی‌های جهادی و با نگرشی جهانی به شکل عملی شکل گرفت. در ابتدا شوروی [سابق] را جزء کفار می‌دانستند و بعد از جنگ در افغانستان، آمریکا را نیز به این کفار اضافه کردند (محمودیان، ۱۳۹۰).

زمانی که جنگ در افغانستان تمام شد، در سودان «حسن الترابی» به قدرت رسید و از همه جهادی‌ها دعوت کرد و در کنفرانسی با هم تبادل نظر کردند. آنها به مدت دو سال در این کشور حضور داشتند، در میان این گروه القاعده هم حضور داشت که عضوگیری کرد و نیروهای خود را آموزش داد و در نهایت ۱۱ سپتامبر به وجود آمد (دیویس،^۱ ۱۳۸۶).

هر چند قضیه ۱۱ سپتامبر در عمل به نتیجه‌ای نرسید و از سوی آمریکایی‌ها سرکوب شدند، ولی عراق بستر مناسبی برای همین گروه‌های جهادی شد. زرقاوی که رهبری القاعده عراق را بر عهده داشت در سال ۲۰۰۵م، تلاش کرد جنگ شیعه و سنی را برای تحریک جوانان اهل سنت برای پیوستن به جهاد راه بیندازد، اما در رسیدن به هدف خود ناکام ماند. زرقاوی در سال ۲۰۰۶م، در اثر بمباران‌های آمریکا کشته شد و بعد از او عمر البغدادی و بعد او ابوبکر البغدادی آمد. جنگ سوریه که در سال ۲۰۱۲م، به وجود آمد، القاعده سوریه شکل گرفت. ادغام گروه‌های افراطی در عراق و سوریه موجب شکل‌گیری داعش در سال ۲۰۱۴م، شد. بر اساس تفکر این گروه، همه کسانی که مانند آنها فکر نمی‌کنند جزو کفار هستند هر چند مسلمان باشند. به این صورت گروه چهارم که به «سلفی‌های تکفیری» معروف هستند، به وجود آمدند. این گروه بسیار خشونت‌گراست و هر کسی به غیر از خود را کافر تلقی می‌کند، آنها غیر خود را به کفار قریب و کفار بعید تقسیم می‌کنند؛ مصداق عینی کفار قریب یا نزدیک به شیعیان اشاره دارد و کفار بعید به آمریکایی‌ها و غیرمسلمانان گفته می‌شود. آنها هم با عربستان مشکل دارند هم با روسیه و آمریکا. این چنین است که داعش به عنوان سلفی‌های تکفیری شکل می‌گیرد. این سلفی‌های تکفیری گرایش‌های خاص خودشان را دارند، آنها یک شبکه گسترده‌ای هستند که از پاکستان و افغانستان تا عراق و سوریه و تا

1. Davies, Gloria

مالی و نیجریه و سومالی، یمن، اندونزی یعنی سراسر جهان اسلام گسترده هستند (ایگلتون، ۱۳۸۹). در عراق، آمریکا به شکل برق آسا عراق را فتح کرد و صدام حسین سقوط کرد چندین سال نیروهای نظامی آمریکایی در عراق بودند و به نوعی موازنه قدرت به سود حکومت وقت بود؛ اما سال ۲۰۱۱م؛ عملاً زمان پایان حضور نیروهای نظامی در عراق بود. خلأ در منطقه شکل گرفت و با یک رویداد دیگر تکمیل شد، این رویداد اعتراضات اجتماعی و سیاسی در جهان عرب بود که از تونس شروع شد و چندین منطقه را تحت تأثیر قرار داد. دست کم اگر بخواهیم بگوییم مهم‌ترین تأثیرش این بود که حکومت تونس از بین رفت؛ لیبی به‌عنوان یک کشور بازیگر مهم در منطقه از بین رفت؛ مصر که نقش اصلی را در جهان عرب بازی می‌کرد، حکومتش سرنگون شد؛ یمن دچار مشکلات عدیده‌ای شد؛ بشار اسد در سوریه موقعیت خود را از دست داد؛ تمام این اتفاقات را به رویدادهای عراق اضافه کنید که در آن رژیم اقتدارگرایی صدام از بین رفته و دولت مرکزی توانمندی شکل نگرفته است؛ مقتدرترین دولت‌های جهان عرب در پانزده سال اخیر از بین رفتند و این از بین رفتن دولت‌های ملی که عموماً هم ملی‌گرا و چپ‌گرا بودند خلأ قدرت بزرگی را در منطقه ایجاد کرد، ضمن اینکه بسیاری از آنها به دولت‌های بسیار شکننده تبدیل شدند.

در این خلأ قدرت منطقه‌ای منازعات میان دولت‌ها و بازیگران غیردولتی تشدید می‌شوند، هر یک از این دولت‌هایی که مانده‌اند سعی می‌کنند که حوزه نفوذ خود را گسترش دهند، یا بازیگران جدیدی ظهور می‌کنند که سعی دارند در منطقه نفوذ کنند و این باعث رقابت‌های سنگین‌تر و به نوعی کشنده‌تر در منطقه می‌شود. این وضعیت بستری بود که در اثر عملکرد هریک از دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شکل گرفته و باعث پیدایش گروه‌های جدیدی شد که یکی از آنها داعش است. هرچند داعش در بسیاری از مناطق از جمله عراق، سوریه، پاکستان، افغانستان و مناطق دیگر نفوذ کرده و فعالیت می‌کند؛ اما این نکته نیز نباید فراموش شود که بروز و ظهور داعش به شکل کنونی که آوازه جهانی پیدا کرده است و کل دنیا را به گونه‌های مختلف درگیر خود کرده است از عراق شروع شده است بنابراین جا دارد که کمی بر ظهور داعش در عراق متمرکز شویم و ببینیم دلایل این ظهور و گسترش سریع چه بوده است (کمالی‌نژاد، ۱۳۸۳).

۲-۱. عوامل شکل‌گیری داعش

الف) ریشه‌های داخلی آن در ساختار قدرت درون عراق؛

ب) بازیگران بین‌المللی مؤثر بر آن؛

ج) بازیگران منطقه‌ای مؤثر بر آن.

الف) ریشه‌های داخلی

برای ریشه‌های داخلی بحران به وجود آمده در عراق دلایل ذیل را می‌توان بیان کرد:

۱. تغییرات سریع در سیستم توزیع قدرت از حزب بعث و نظام توتالیتر به ساختار دموکراسی؛ از زمان فروپاشی امپراطوری عثمانی تا سال ۲۰۰۳ م، ساختار قدرت در عراق ابتدا براساس سیستم پادشاهی و سپس جمهوری بوده است. جمهوری که در آن رؤسای جمهور مادام‌العمر بسان دیکتاتورها بر این کشور حکمرانی کرده‌اند. به واقع دموکراسی و مدنیت نه تنها میان شهروندان عراقی، بلکه در میان نخبگان سیاسی نیز نهادینه نشده بود. از این‌رو جامعه عراق با سقوط صدام حسین شاهد تغییرات سریع مبانی قدرت در این کشور بوده است (فیروزآبادی، ۱۳۹۳)؛
۲. در جامعه عراق حفظ نظم به‌طور سنتی توسط یک منبع مقتدر غیرقابل منازع توسط حزب بعث و صدام حسین، ارتش و استخبارات عراق تأمین می‌شد و افراد درون کشور مجالی برای عرضه پیدا نمی‌کردند. پس از سرنگونی صدام و حزب بعث و اشغال عراق، ایالات متحده نقش این قدرت بلامنازع را ایفا می‌کرد و تأمین نسبی امنیت را برعهده گرفت. پس از کاهش نیروهای آمریکایی و خروج بخش قابل توجهی از آنها از عراق، وظیفه تأمین امنیت برعهده نظام سیاسی عراق افتاد که فاقد آن سطح قدرت برتر بودند و این نبود قدرت فائده، طمع ناراضیان اهل سنت، بعثی‌ها و فرماندهان سابق ارتش و عناصر استخبارات عراق از توزیع جدید قدرت در ساختار حکومت عراق مبتنی بر رأی مردم را برانگیخت که به دلیل شکست رأی‌های انتخاباتی، از راه‌های دیگر دست به تأمین منافع خود بزنند؛
۳. ضعف مدیران دولتی و دولت‌مردان عراقی در ایجاد اتحاد و توازن بین محورهای مختلف صاحب قدرت در میان شیعیان و نیز اهل سنت به نحوی که خود را در شاکله قدرت سهیم بدانند؛
۴. اهمال در رسیدگی به طرح‌های عمرانی و رفاهی مصوب در سه استان مهم و سنی‌نشین الانبار، نینوا و صلاح‌الدین؛
۵. عدم تصفیه کامل حزب بعث از ارتش و دستگاه‌های امنیتی، اشراف نداشتن نظام اطلاعاتی و ارتش از کودتای شکل گرفته و آموزش ناکارآمد آنها در طول سال‌های اشغال، و مهم‌تر از همه شکل نیافتن یک قدرت نظامی وفادار به نظام سیاسی جدید (همچون سپاه بدر در یک تشکل نظامی قدرتمند) برای دفاع از استقلال و تمامیت ارضی عراق و نظام سیاسی آن؛
۶. سیاست‌های دوگانه اقلیم کردستان عراق در برابر دولت مرکزی از زمان سقوط صدام حسین در عمل موجب ایجاد دو قدرت مجزای بغداد و اربیل در این کشور شده بود. تلاش مقامات اربیل برای خودمختاری بیشتر و یا استقلال کامل و افزایش تنش‌ها میان طرفین پس از فروش نفت این منطقه بدون مداخله حکومت مرکزی زمینه بسط بحران در عراق شده بود (همان).

ب) ریشه‌های بین‌الملل

به‌طور کلی به نظر می‌رسد منافع قدرت‌های جهانی اقتضا می‌کند منطقه خلیج فارس از صلح و ثبات و امنیت پایدار برخوردار نباشد که سه دلیل عمده دارد:

۱. خلأ امنیتی که نیاز به حضور قدرت‌های جهانی را در منطقه توجیه می‌کند. هرچه این ناامنی بیشتر باشد، نیاز بیشتر و در نتیجه وابستگی بیشتر را در پی خواهد داشت. منابع سرشار زیرزمینی نفت و گاز را می‌توان دلیل تقلاهای قدرت‌های جهانی برای حضور فیزیکی در منطقه دانست؛
۲. فروش اسلحه یکی از پرسودترین تجارت‌ها با تولید ثروت ماندگار برای قدرت‌های جهانی می‌باشد. رقابت‌ها، چالش‌ها و مشکلات امنیتی در منطقه، بزرگ‌ترین فرصت را برای کارتل‌های تسلیحاتی قدرت‌های بزرگ و رسیدن منابع سرشار ثروت را فراهم می‌آورد (شهنازی، ۱۳۹۴)؛
۳. ایجاد امنیت پایدار برای رژیم صهیونیستی.

بحران داعش را نیز در همین چارچوب می‌توان بررسی کرد. از این‌رو شاهد یک دوگانگی متضاد در مواضع اعلامی و اعمالی آمریکا در مورد داعش هستیم. با وجود قانونی و دموکراتیک بودن دولت عراق، در عمل آمریکا کمک جدی به دولت عراق برای کنترل بحران داعش نکرد.

ج) نقش بازیگران منطقه‌ای

مهم‌ترین مسئله در بحران داعش، نقش بازیگران منطقه‌ای در آن است. عقبه فکری و عقیدتی داعش توسط سلفی‌گری تغذیه می‌شود، نهادهای امنیتی و اطلاعاتی عربستان، پشتوانه داعش برای جذب نیرو و حرکت تاکتیکی در عراق هستند. بسیاری از نیروهای داعش در اردن آموزش دیده‌اند. شبکه‌های الجزیره و العربیه به نحو هوشمندانه‌ای به مخاطبان القا می‌کنند داعش علت نیست، بلکه معلول است. نکته مستتر و گاه آشکار در گزارش‌های این شبکه‌ها تأکید اغراق‌آمیز بر اشتباهات دولت عراق و به نوعی القای این مطلب است که حکومت شیعیان به حقوق دیگر گروه‌های عراق ظلم کرده و حرکت داعش به نوعی تظلم‌خواهی اقلیتی است که از طرف شیعیان مورد اجحاف واقع شده است. از سوی دیگر دلارهای نفتی سرشار عربستان و قطر به‌عنوان پشتوانه‌ای محکم در قدرت‌گیری داعش ایفای نقش می‌کند (فیروزآبادی، ۱۳۹۳).

مسئله اصلی در بحران داعش این است که منطقه خلیج فارس و آسیای جنوب غربی در مرحله گذار ژئوپلیتیکی قرار دارد.

اما نکته مهمی که در بحث بازیگران منطقه‌ای نباید فراموش کرد مثلث ایران، عربستان و ترکیه است. ترکیه به دنبال تحقق بخشیدن به سودای امپراطوری بزرگ عثمانی که است که با پایان یافتن

جنگ جهانی دوم در عمل متلاشی شد، همچنین این کشور قرابت و نزدیکی زیادی با اخوان المسلمین دارد. عربستان به باور خود به دنبال مقابله با نفوذ شیعه و هلال شیعی است که به تصور آنها در منطقه در حال شکل‌گیری است و حاضر است هرگونه هزینه‌ای را متقبل شود که جلوی نفوذ شیعه و ایران در منطقه گرفته شود. هر کدام از این کشورهای سه‌گانه برای منافع استراتژیک، ایدئولوژیک و... خود در حال تلاش هستند. از آنجا که کشوری مثل عربستان همیشه از حمایت‌های ابرقدرت آمریکا برخوردار بوده است به خود اجازه می‌دهد هرگونه که منافعش ایجاب کند به اصطلاح با چراغ سبز آمریکا وارد عمل می‌شود.

۱. برتون وودز^۱ و اداره جهان

با پایان یافتن جنگ جهانی دوم، چند اتفاق بسیار مهم روی داد. پیش از پایان جنگ، اجلاسی در شهر برتون وودز آمریکا در ۱۹۴۴م، تشکیل شد که اقتصاد بعد از جنگ تا همین امروز را شکل داد. گفتند سیستم اقتصادی دنیا در دوره دو جنگ جهانی متلاشی شده است و باید سیستم اقتصادی جدیدی بنیان بگذاریم. این سازوکارها و نهادها بر مبنای طرحی که جرج مارشال وزیر امور خارجه آمریکا در دوران ریاست جمهوری ترومن در ۵ ژوئن ۱۹۴۷م، ضمن ایراد نطقی ارائه کرد. پیشنهاد مارشال این بود که آمریکا برای بازگرداندن ثبات اقتصادی اروپا پس از جنگ دوم جهانی که اقتصاد کشورهای اروپایی را نابود کرده بود و بازسازی آن هر چه بتواند انجام دهد. مارشال پیشنهاد کرد که برنامه‌ای چند جانبه، با موافقت دولت‌های اروپایی، برای این منظور تهیه شود.

وزیران امور خارجه انگلستان، فرانسه و شوروی [سابق] در ۲۷ ژوئن ۱۹۴۷م، برای مذاکره درباره پیشنهاد گرد آمدند؛ اما شوروی [سابق] سپس آن را رد کرد و به تبع آن کشورهای کمونیست و بلوک شرق آن را نپذیرفتند، و کشورهای فنلاند و اسپانیا نیز در این برنامه شرکت نکردند. در ۱۲ ژوئیه ۱۹۴۷م، نمایندگان شانزده دولت (اتریش، انگلستان، ایتالیا، ایرلند، ایسلند، بلژیک، پرتغال، ترکیه، دانمارک، سوئد، سوئیس، فرانسه، لوکزامبورگ، نروژ، هلند و یونان) برای تشکیل کنفرانس همکاری اقتصادی اروپا در پاریس گردآمدند. این کشورها سپس برنامه‌ای برای ۱۹۴۷-۱۹۵۱م ریختند که طرح بازسازی اروپا نام گرفت و پس از آن سازمان همکاری اقتصادی اروپا برای اجرای آن طرح شکل گرفت.

بودجه طرح مارشال ۱۲ میلیارد دلار بود که آمریکا با صرف این هزینه ضمن احیای اقتصاد

1. Bretton Woods

اروپای غربی پایه‌های نفوذ خود را نیز در این کشورها استوارتر ساخت و پیمان آتلانتیک شمالی که به دنبال اجرای طرح مارشال منعقد شد حضور نظامی آمریکا را در اروپا تثبیت کرد. در واقع این طرح برای بازسازی کشورها و اقتصادهای ویران شده در اثر جنگ جهانی دوم بود. بخشی از آن سازوکارها و نهادها بازخوانی می‌شود:

۱-۱. استعمار دلار

تجارت بین‌المللی پیشتر با طلا یا لیره استرلینگ انجام می‌شد، اکنون تصمیم بر سامان‌دهی به تجارت بین‌المللی گرفته شده بود. جان مینارد کینز^۱ (اقتصاددان معروف و وزیر وقت اقتصاد انگلیس)، پیشنهاد کرد یک پول واحد بین‌المللی به نام^۲ ایجاد شود. که این پیشنهاد با مخالفت آمریکا روبه‌رو شد و با توجه به وضع اقتصادی خوب آمریکا و مقروض بودن بیشتر کشورها به آمریکا، با پیشنهاد آمریکا مبنی بر اینکه دلار واحد بین‌المللی پول شود، موافقت شد.

پس از درگیری مسلمانان با اسرائیل که تحریم نفتی شکل گرفت، یک مرتبه یک شوک نفتی بزرگ به وجود آمد که باعث بالا رفتن قیمت نفت شد. نیکسون^۳، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، بعد از این شوک نفتی در سال ۱۹۷۳م، سخنرانی کرد که ما دیگر بین طلا و دلار برابری نمی‌دهیم، نباید اقتصاد قوی به خاطر اقتصادهای ضعیف به خطر بیفتد. اتفاقی که افتاد این بود که: از آن پس به‌طور مثال هند به آمریکا صادرات انجام می‌داد، آمریکا هم پول چاپ می‌کرد. بعد هم که همه چیز کامپیوتری و مجازی شد، دیگر نیازی نبود که پول چاپ کند، اعتبار را مجازی اضافه می‌کرد. افزون بر آن، این مبادله باید مورد تأیید فدرال رزرو آمریکا قرار می‌گرفت؛ یعنی برای مثال اگر هند بخواهد با چین هم مبادله بکند، بانک مرکزی آمریکا باید این مبادله را تأیید کند؛ بفهمد که اینها چه چیزی داد و ستد می‌کنند و تأیید هم بکند. از این‌رو نه تنها اقتصاد آمریکا از نوسانات جهانی آسیب نمی‌بیند، علاوه بر آن فرصت اعمال سلطه پیدا می‌کند. آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم با دادن وام به اروپا و ژاپن برای بازسازی و بعدها به کشورهای ضعیف نگه داشته شده و به تعبیر آنها در حال توسعه یا توسعه نیافته، موقعیت دلار را در نظام جهانی مستحکم کرد (عربی و لشکری، ۱۳۸۳).

استعمار دلار، ضلع دیگری هم دارد که پازل پترودولار^۴ (دلار-نفت) را کامل می‌کند. هر چقدر نفت بالا می‌رود، اولاً خیلی از اینها در آمریکا در قالب اوراق قرضه و مانند اینها

1. John Maynard Keynes

2. Bankor

3. Richard Nixon

4. Petro-Dollar

ذخیره می‌شود (چراکه بسیاری از کشورها نظیر عربستان چنین می‌کنند)؛ ثانیاً، هر وقت قیمت نفت بالا رفت، آمریکا با چاپ دلار جبران می‌کند. این یکی از عواملی است که وقتی بحران مالی اقتصاد اکثر کشورهای دنیا را منفجر کرد، در آمریکا هم اعتراض شد و اتفاقاتی نظیر جنبش وال استریت راه افتاد، ولی در نهایت آمریکا خیلی از بحران تأثیر نگرفت. کینز^۱ پس از بازگشت از اجلاس برتون وودز در لندن به رسانه‌ها گفته بود، توافق شد که تا ابد خودمان را وابسته و مدیون آمریکا کردیم.

به موازات آن به تشویق آمریکا اتحادیه اروپا شکل گرفت و با شکل‌گیری نهادهایی مثل شورای اتحادیه، مجلس اتحادیه، بانک مرکزی اروپا و مهم‌تر از همه چاپ یورو، پولی که کشورها توانی برای مدیریت مستقل آن ندارند، دولت‌ها محدود شدند و توانایی اثرگذاری کشورها بر اقتصاد کاهش پیدا کرد. در حالی که آمریکا بدهی‌های اقتصادش که براساس دلار است که توانایی چاپ آن را نیز دارد را در این سازوکار کم‌اثر می‌کند، اما کشورهای عضو یورو، هیچ توانی برای کنترل پولی که با آن مبادله می‌کند، ندارند؛ نه تنها پول ملی که بانک مرکزی‌های این کشورها نیز در کنترل بانک مرکزی اروپاست؛ یعنی در نهایت تنها قدرتی که قدرت اثرگذاری بر اقتصاد و پول کشورها را دارد، آمریکا می‌شود (فرهنگ، ۱۳۷۸).

۲-۱. نهادهای بین‌المللی اقتصادی: ابزار اعمال سلطه اقتصادی

در برتون وودز اتفاق دیگری نیز افتاد و آن تشکیل نهادها و سازمان‌های بین‌المللی بود: صندوق بین‌المللی پول،^۲ بانک جهانی^۳ و زمینه‌هایی که بعدها به GATT^۴ و سپس WTO^۵ انجامید، پایه‌های اصلی آن را شکل می‌داد.

۱-۲-۱. صندوق بین‌المللی پول: مسئول تغییر اقتصاد کشورها در جهت منافع کشورهای ثروتمند و شرکت‌های بزرگ

صندوق بین‌المللی پول (IMF) به منظور تنظیم نظام پولی و مالی جهان تأسیس شد. به زبان اقتصادی قرار بود هماهنگی در تراز پرداخت‌ها ایجاد کند که ثبات نظام مالی بین‌المللی براساس دلار حفظ شود. در سازوکار اداره آن، به هریک از اعضا متناسب اندازه‌اش در اقتصاد جهانی سهمی اختصاص داده شده است؛ این به آن معناست که اقتصادهای بزرگ که متعلق به قدرت‌های

1. Keynes

2. (IMF) International Monetary Fund

3. World Bank

4. General Agreement on Tariffs and Trade

5. World Trade Organization

بزرگ و کشورهای ثروتمند هستند که به طور عمده با سابقه استعماری به این وضع رسیده‌اند، قدرت تعیین‌کنندگی دارند. در رأس همه سهم آمریکا ۱۶/۷۵ درصد است؛ یعنی در تصمیمات مهم و تعیین جهت‌گیری‌های صندوق که نیاز به ۸۵ درصد آرا دارد، آمریکا دارای حق وتوست. صندوق تنها به اعضای تسهیلات می‌دهد که سیاست‌های تجویزی صندوق را اعمال کنند. این سیاست‌ها ابتدا اقتصادی بود و بعد گسترش یافت و به بهانه حکمرانی خوب^۱ که باعث شود کشورها توانایی بازپرداخت وام را داشته باشند، حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را دربرگرفت (هاجون، ۱۳۹۲).

۲-۲-۱. بانک جهانی همزاد صندوق در اعمال سلطه اقتصادی

قرار بود وظیفه صندوق، جلوگیری از بحران‌های جهانی اقتصاد باشد و بانک جهانی با سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و بلندمدت به پیشرفت اقتصادی کمک کند. کشورها می‌خواهند توسعه پیدا بکنند و احتیاج به یک سری اعتبار دارند، بانک جهانی نیز نسخه‌های مشابه صندوق برای اصلاح اقتصاد کشورها می‌دهد، نسخه‌هایی که در کنار نسخه خزانه‌داری آمریکا به نام اجماع واشنگتن معروف شد^۲ و در بسیاری از اقتصادهای دنیا اجرا شد و اثرات فاجعه‌باری به دنبال داشت. کتاب اعترافات یک جنایتکار اقتصادی از جان پرکینز^۳ روایتی از نحوه پیشنهاد نسخه‌های اصلاحی و اثرات آن بر کشورهاست. پرکینز کارمند و مشاور اقتصادی یکی از شرکت‌های برقی به نام مین است که ذیل بانک جهانی و با همکاری N.S.A سازمان امنیت ملی آمریکا^۴ فعالیت می‌کند. می‌گوید که می‌رفتیم به‌عنوان بانک جهانی با مثلاً ونزویلا و کشورهای آمریکای لاتین مذاکره می‌کردیم، خروجی مذاکره و نسخه‌های ما چه می‌شد. ۳۰-۴۰ کشور را از آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و... ذکر کرده است. مثلاً حوزه آمریکای لاتین؛ چه شد که امثال چاوز^۵ در ونزویلا و بعد از او مادورو، اوو مورال^۶ در بولیوی، لولا داسیلوا^۷ در برزیل، دانیل اورتگا^۸ در نیکاراگوئه، رافائل کوره‌آ^۹ در اکودار، کریستین فرناندز^{۱۰} در آرژانتین و... توانستند محبوبیت پیدا کرده و رأی بیاوردند؟ دهه‌های پیش که اوج آن دهه ۹۰ بود، یک سری سیاست‌های اقتصادی در این کشورها

1. Good Governance

۲. چون هر سه این مجموعه‌ها در واشنگتن هستند و سیاست‌های مشابهی به کشورها تحمیل می‌کنند، بنابراین چنین سیاست‌هایی به اجماع واشنگتن معروف شد.

3. John Perkins

4. National Security Agency

5. Hugo Rafael Chávez Frías

6. Juan Evo Morales Ayma

7. Lula da Silva

8. José Daniel Ortega Saavedra

9. Rafael Vicente Correa Delgado

10. Cristina Elisabet Fernández de Kirchner

به دستور صندوق، بانک و خزانه‌داری آمریکا اجرا شد که فجایع ملی به بار آورد؛ بیکاری‌های گسترده، فقر، بحران مالی و حتی برافتادن بعضی حکومت‌ها را منتج شد. به‌عنوان مثال بانک جهانی می‌آمد و برای نمونه به اکوادور می‌گفت که اگر می‌خواهی توسعه پیدا بکنی، این قدر وام به دلار به تو می‌دهیم که فلان پروژه مشخص را اجرا کنی، یا این کار را به‌طور مستقیم آمریکا می‌کرد. وامی به دلار به این کشورها داده می‌شد و با مقروض کردن این کشورها، پای شرکت‌های خودشان را به این کشورها باز می‌کردند. این شرکت‌های آمریکایی و دیگران می‌آمدند، برآوردها هم این‌گونه بود که رشد جدی ایجاد می‌شود و برای کشورها با نمودار و شاخص‌های اقتصادی جذاب می‌شد. پرکینز می‌گوید: من مشاور اقتصادی شرکت برق مین بودم. می‌گفتم که اگر این پروژه بیاید، رشد اقتصادی شما مثلاً به ۱۲ درصد می‌رسد. آنها هم نمی‌دانستند و می‌گفتند که کارشناس اقتصاد و آمار آن هم ذیل بانک جهانی دارد اینها را می‌گوید و می‌پذیرفتند، بعد این شرکت می‌آمد. اولاً اینها مقروض آمریکا می‌شدند؛ دوم اینکه آن رشد اقتصادی هم محقق نمی‌شد. در نهایت کشورها نمی‌توانستند خروجی مورد نظر را شکل بدهند و باید وام‌ها را پس بدهند تازه بهره آنها و بهره‌های تعویق شدن بازپرداختش را هم باید بدهند. کشور پول ندارد، آن وقت مجبور می‌شود که امتیازاتی بدهد؛ یا باید مناقش را به قدرت‌ها بدهد مثل معادن و امتیاز یا انحصار در بهره‌برداری از آنها یا باید امتیاز سیاسی بدهد تا بازپرداخت وام‌هایش را عقب بیندازند، مثلاً رأی سازمان ملل، شورای حکام آژانس انرژی اتمی و جاهای دیگر را براساس خواست ابرقدرت‌ها و مشخصاً آمریکا تنظیم کند. آمریکا می‌گوید که این اتفاق باید بیفتد و همه می‌گویند چشم، مثلاً تصویب قطع‌نامه علیه ایران در شورای حکام یا شورای امنیت آن هم در اکثر موارد با اجماع! چگونه این اتفاق می‌افتد؟ کشورها وام دارند، بنابراین اختیارشان به دست ابرقدرت‌ها و به‌ویژه آمریکا می‌افتد. به این ترتیب وابستگی ایجاد می‌کند. اقتصاد کشور هم رشد نمی‌کند. خیلی اوقات بهره‌های این پول‌ها چندین برابر وامی است که گرفته‌اند (تودارو، ۱۳۸۷).

۳-۲-۱. آمیخته بودن سلطه اقتصادی با سلطه فرهنگی، سیاسی و...

برنامه‌های سیاسی و اقتصادی نظام سلطه از هم جدا نیستند و این موارد در هم تنیده‌اند، برای مثال شرکت‌های چند ملیتی هم فرهنگ غربی را با خود می‌آورند هم زمینه سامان دادن مخالفان را فراهم آورده و رفتار کشور را در حوزه سیاسی تنظیم می‌کنند هم در عرصه اقتصادی زمینه سلطه و اعمال قدرت برای سلطه‌گران پدید می‌آورند. مثلاً آمریکا از طریق مک‌دونالد و کوکاکولا و شرکت‌هایی از این دست هم فرهنگ غربی را به شوروی [سابق] برد، هم زمینه جمع‌آوری اطلاعات و سامان دادن

معترضان را پدید آورد، یا شرکت ITT^۱ هم اقتصاد شیلی را به هم ریخت هم پشتیبانی و سامان دادن معترضان را به دست گرفت. چنین است که توماس فریدمن^۲، ستون‌نویس معروف روزنامه نیویورک‌تایمز که از هر حرکت سرمایه‌سالارانه و جنگ‌سالارانه انگلیس و آمریکا حمایت می‌کند، می‌گوید: «هرچه در یک کشور رستوران‌های مک‌دونالد بیشتری افتتاح شود؛ رونق دموکراسی و نهادهای سیاسی در آن کشور بیشتر خواهد بود». یا برژینسکی^۳ در کتاب پس از سقوط کمونیسم می‌گوید: «حضور رستوران‌های زنجیره‌ای آمریکایی یا فیلم‌ها و کتاب‌های آمریکایی در همه جای دنیا مؤلفه‌ای از قدرت ماست». جالب است این امر حتی تئوریزه نیز شده و از مواردی نظیر مسئولیت اجتماعی شرکت^۴ برای آن سخن گفته می‌شود. چون قلب سلطه در اختیار گرفتن منابع قدرت است، از این‌رو در حوزه‌های مختلف تفاوتی برای آنها ندارد و قدرت‌ها و یک مرحله بالاتر سرمایه‌داران اکثراً صهیونیست از هر ابزاری برای این مورد استفاده می‌کند (قره‌باغیان، ۱۳۷۱).

نظام سلطه نگاهی از بالا

به‌طور طبیعی سلطه محدود به همین حوزه‌ها یا سازوکارها، ابزارها، سازمان‌ها و نهادها، معاهده‌ها، آموزش‌ها و شاخص‌هایی که در هر حوزه نام بردیم نیست، اما اینها مشت نمونه خروار است که از ساده‌انگاری، سطحی‌نگری و خنثی‌انگاری این مسائل دست برداریم و نگاهی واقع‌بینانه به سلطه و سلطه‌گران پیدا کنیم.

سلطه در این چارچوب تلاش برای کسب، حفظ و بسط منابع قدرت در اختیار مجموعه‌های معدودی است که در حوزه‌های مختلف از طریق سازوکارها، ابزار، معاهدات، سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و کانون‌ها، معاهدات و توافق‌نامه‌ها، آموزش‌ها و حرکت‌های فرهنگی و شاخص‌ها نهادینه می‌شود (تودارو، ۱۳۸۷).

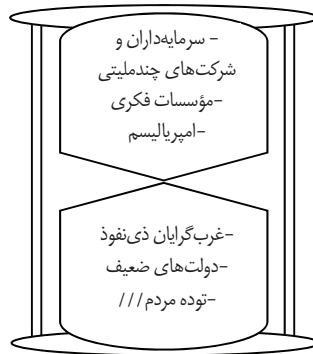
کانون‌های اصلی سلطه سرمایه‌داران بزرگ و صهیونیست‌ها هستند که در قالب مؤسسات مالی و شرکت‌ها سامان یافته‌اند و ذی‌نفعان اصلی وضع موجود هستند. در لایه بعد بنیادها و اندیشکده‌ها قرار دارند. دولت‌ها و زیرمجموعه‌هایشان (که روابط دوطرفه با شرکت‌ها، بنیادها و اندیشکده‌ها) هم دارند. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی بعد نخبگان غرب‌گرا و سرمایه‌داری وابسته در مجموعه‌های محلی که مجموع شرایط را به‌گونه‌ای رقم می‌زنند که منابع قدرت را، اعم از انسانی و مادی در راستای منافع سلطه‌گران به کار می‌گیرند؛ و چنین است که اعمال سلطه از رأس تا پایین تداوم می‌یابد (چنگ، ۱۳۹۲).

۱. شرکت آمریکایی "تلفن و تلگراف بین‌المللی" international telephone and telegraph

2. Thomasl. Friedman

3. Zbigniew Brzezinski

4. Corporate Social Responsibility



نمودار ساعت شنی / نحوه تسلط نظام سلطه بر کشورهای سلطه‌پذیر

نتیجه‌گیری

هرچند طرح مارشال و برتون وودز مربوط به گذشته است و عمری از آن می‌گذرد؛ اما کماکان قدرت‌های بزرگ به‌ویژه ایالات متحده آمریکا هنوز از قدرت آن در مناطق ضعیف و توسعه نیافته و بیشتر از همه مناطق درگیر جنگ‌های داخلی و جنگ‌هایی که با سیاست‌های سلطه خود بر کشورها تحمیل می‌کنند، استفاده می‌کنند.

گروه‌های افراطی و بنیادگرا همانند القاعده، طالبان، داعش و... به تصور خود در حال جنگ با قدرت‌های غربی و منافع آنها در منطقه و کشورهای خود هستند، ولی از این نکته غافل هستند که کشورهای غربی و سرویس‌های اطلاعاتی آنها و صهیونیست‌ها با ترفندهای مختلف چنین سناریوهایی را برای کشورهای آنها نوشته‌اند و آنها را وارد یک چرخه باطل کرده‌اند که در ورای این چرخه باطل منافع سرشاری برای ایالات متحده، صهیونیست‌ها و شرکای بین‌المللی آنها در پی دارد. این منافع به این شکل تأمین می‌شود که نظام سلطه گروه‌های تندرو را آموزش داده و تجهیز می‌کند و آنها را به جان مردمان خود می‌اندازد از طرف دیگر دولت‌ها نیز باید سلاح خریداری کنند تا بتوانند با مخالفان خود مبارزه کنند و به‌طور معمول عمده سلاح‌ها را باز از نظام سلطه تهیه می‌کنند پس تا اینجا سود سرشار از فروش سلاح به جیب کشورهای سلطه می‌رسد. از سوی دیگر این کشورها چنان با برنامه‌های از پیش طراحی شده به جلو می‌روند تا حاصل درگیری‌های چندساله بین تندروها و دولت‌هایشان منجر به از بین رفتن تمام زیرساخت‌ها و رونب‌های کشور درگیر می‌شود و در این مواقع با دخالت برنامه‌ریزی شده ابرقدرت‌ها، درگیری به انحای مختلف از جمله نابودی گروه‌های افراطی یا آتش‌بس و... به پایان می‌رسد خوب در این مرحله از کشور درگیر جنگ که چیزی باقی نمانده است پس برای بازسازی نیاز به منابع عظیم مالی و نیروهای انسانی است

در این مرحله کشورهای سلطه در قالب بسته‌های کمکی گوناگون منابع خود و شرکت‌های بزرگ و فراملیتی خود را برای بازسازی کشور ویران شده با برنامه‌ریزی دقیق به آنجا می‌فرستند. خوب طبیعتاً این شرکت‌ها و نماینده‌ها بیشتر امور این کشورها را به بهانه بازسازی و مدیریت منابع در دست می‌گیرند و از این پس عملاً چیزی اتفاق می‌افتد که این کشورهای سلطه می‌خواهند. چیزی تولید می‌شود که اینها می‌خواهند و طبیعتاً هم چیزی مصرف خواهد شد که اینها تولید می‌کنند. بیشتر نیروهای امنیتی و اطلاعاتی و جاسوسی و دیپلمات‌های باتجربه به این کشورها گسیل می‌شوند و اینها در تمام امور اقتصادی، فرهنگی و... دخالت دارند، حتی همین کشورها هستند که تعیین می‌کنند نظام سیاسی کشور درگیر جنگ چگونه شکل بگیرد و حتی در تعیین رؤسای نظام آن کشورها دخالت می‌کنند. پس در عمل کشور به دست نظام جهانی سلطه می‌افتد و داعش و سایر گروه‌ها به خیال خام خود در حال مبارزه با سلطه استعمارگران هستند در صورتی که کشور خود را ندانسته زیر سلطه بیگانگان درآورده‌اند. در واقع همان‌گونه که جنگ جهانی دوم و ویرانی‌های آن موجب شد که کشورهای آسیب دیده از جنگ از حمایت‌های ایالات متحده آمریکا بهره بگیرند و در واقع کشورهای خود را وابسته به این قدرت بکنند در کشورهای درگیری جنگ داخلی از جمله کشورهای خاورمیانه که درگیر منازعات فرقه‌ای و مذهبی همانند داعش هستند نیز این روند تکرار شده و خواهد شد. یعنی پس از نابودی کامل زیرساخت‌ها و اقتصاد این کشورها به ناچار برای بازسازی دست نیاز به سوی ابرقدرت‌ها دراز خواهد شد و این نیست مگر تحویل کشور به جامعه جهانی برای اینکه هرگونه که باب میل آنهاست کشور را اداره کنند.

همچنین برخی پیشنهاد‌های راهبردی در ذیل بیان می‌شود که می‌تواند در مهار این پدیده شوم راه‌گشا باشد:

۱. تبیین مصالح مشترک امت اسلامی؛
۲. استفاده از ظرفیت‌های جریان‌های معتدل سلفی جهت مقابله با جریان‌های تندرو؛
۳. به‌کارگیری توان فرهنگی، سیاسی و اجتماعی کشورهای مسلمان به‌ویژه کشور عراق؛
۴. فعال نمودن سازمان‌های مردم‌نهاد (N.G.Os) در سراسر دنیا؛
۵. به‌کارگیری توان حوزه‌های علمیه اعم از شیعه و سنی؛
۶. یکپارچه عمل کردن رسانه‌های مرتبط با جهان اسلام؛
۷. برگزاری همایش‌های علمی در کشورهای درگیر با پدیده داعش و کشورهای بی‌طرف؛

منابع

۱. آیتی، علیرضا (۱۳۸۹)، عراق کانون تأثیر گذار، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۳۶)، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ج ۱ و ۲.
۳. اچ‌ترنر، جانانان (۱۳۹۴)، نظریه‌های نوین جامعه‌شناسی، ترجمه علی‌اصغر مقدس و مریم سروش، تهران: جامعه‌شناسان.
۴. افتخاری، اصغر (۱۳۸۰)، جهانی شدن چالش‌ها و ناامنی‌ها، تهران: مطالعات راهبردی.
۵. ایگلتن، تری (۱۳۸۹)، ترور و تفکر، ترجمه امیر هوشنگ افتخاری راد، نادر فتوره‌چی، تهران: چشمه.
۶. بویل، فرانسیس آنتونی (۱۳۹۰)، بر هم زدن نظم جهانی، ترجمه کیانوش کیاکجوری، علی جعفری منفرد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۷. تودارو، مایکل (۱۳۸۷)، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران: بازتاب.
۸. حاجیانی، ابراهیم (۱۳۸۳)، «بررسی جامعه‌شناختی فرقه‌گرایی مذهبی و تأثیر آن بر نظم و ثبات سیاسی»، مجله مطالعات راهبردی، شماره ۲۴، ص ۲۳۳-۲۵۴.
۹. دیویس، گلوریا (۱۳۸۶)، جهانی شدن در منطقه آسیا: آثار و عواقب، ترجمه علی حسینی خواه، تهران: مرکز ملی جهانی شدن.
۱۰. رضوانی، علی‌اصغر (۱۳۹۱)، وهابیان تکفیری، تهران: مشعر.
۱۱. رنجبر شیرازی، مصطفی (۱۳۹۳)، جریان‌شناسی داعش، تهران: سخنوران.
۱۲. ریویر، کلود (۱۳۷۹)، درآمدی بر انسان‌شناسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشرنی.
۱۳. سید قطب (۱۳۶۹)، آینده در قلمرو اسلام، ترجمه آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۴. شهنازی، روح‌الله (۱۳۹۴)، «اقتصاد سیاسی شکل‌گیری گروه‌های تروریستی در ایران و جهان»، فصلنامه جستارهای اقتصادی، شماره ۲۴، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۵. صواف، محمد محمود (۱۳۷۲)، نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام، سیدجواد هشترودی، تهران: فراهانی.
۱۶. عجم، محمد (۱۳۸۵)، افکار و عقاید ابن تیمیه پدر فکری مکتب زرقاوی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی.

۱۷. عربی، سیدهادی و علیرضا لشکری (۱۳۸۳)، توسعه در آینه تحولات، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت.
۱۸. فرهنگ، فرشید مجاور حسینی، منوچهر، فرشید (۱۳۷۸)، رشد و توسعه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۱۹. فیروزآبادی، سیدحسن (۱۳۹۳)، تکفیری‌های داعش را بشناسیم، تهران: دانشگاه عالی دفاعی ملی (داعا).
۲۰. قره‌باغیان، مرتضی (۱۳۷۱)، اقتصاد رشد و توسعه، تهران: نشر نی.
۲۱. کافی، مجید (۱۳۹۴)، تغییرات اجتماعی از منظر سیدجمال‌الدین اسدآبادی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۲. کمالی‌نژاد، امیرمختار (۱۳۸۳)، جهان پس از ۱۱ سپتامبر، تهران: ذهن آویز.
۲۳. کوزر، لوئیس (۱۳۶۷)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۴. گیدنز، آنتونی (۱۳۹۴)، جهان رها شده: گفتارهایی درباره پدیده یکپارچگی جهانی، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران: علم و ادب.
۲۵. محمودیان، محمد (۱۳۹۰)، بنیادهای فکری القاعده، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۵۹)، پیامون انقلاب اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۷. _____ (۱۳۶۹)، حرکت و زمان در فلسفه، تهران: انتشارات حکمت.
۲۸. هاجون، چنگ (۱۳۹۲)، نیکوکاران نابکار، ترجمه میرمحمود نبوی و مهرداد شهبابی، تهران: کتاب آمه.
29. Rutledge. Bainbridge ,William. (1999), "The Sociology of Religious Movements", London.
30. Clapham, C (1999), Sovereignty and the Third World State, In: Political Studies, Vol.47, N.3, p. 522-537.
31. Holton, R (1998), Globalization and the Nation-State, London: Macmillan Press Ltd.